**منشأ گناه‌آلودِ پسر داوود**

این ششمین پیغام از مجموع هفت پیغامی است که «گناهان چشمگیر، و هدف جهانی آنها در جلال مسیح» نام گرفته‌اند. این پیغام را «منشأ گناه‌آلودِ پسر داوود» می‌نامیم؛ که نکتۀ اصلی‌اش این است: به سبب گناه بود که مقام سلطنت در اسراییل؛ یعنی این واقعیت که پادشاهان، بر اسراییل حکمرانی نمودند، بنیان نهاده شد. این گناهِ چشمگیر قوم خدا بود که به خالق، و نجات‌دهنده‌شان گفتند: «ما می‌خواهیم مثل امتهای دیگر باشیم. ما نمی‌خواهیم تو پادشاهمان باشی. می‌خواهیم یک انسان، پادشاهمان باشد.» این گناهی چشمگیر است، که سموییل در آیۀ ۱۷، آن را شرارتی عظیم می‌نامد. هرچند که اگر اسراییل، پادشاهی نمی‌داشت، عیسی مسیح، در مقام پادشاه اسراییل، و پسر داوود، و شاه شاهان ظهور نمی‌کرد، اما سلطنت مسیح بر اسراییل، و بر جهان، چیزی نبود که بعدها به ذهن خدا خطور کرده باشد. آمدن عیسی مسیح، واکنشی ناگهانی به گناه اسراییل نبود، که از پیش تدبیر نشده باشد، بلکه این جزیی از نقشۀ خدا بود که مسیح، پادشاه باشد.

**چرا به این شکل؟**

حال، پرسشی که برای ما مطرح می‌باشد، این است که اگر خدا می‌دانست چنین گناه چشمگیری به وقوع می‌پیوندد؛ و می‌دانست که خود اجازه خواهد داد که آن گناه روی دهد، تا در نتیجۀ آن، سلطنت پادشاهانِ اسراییل را جزیی از طرح خود برای جلال مسیح؛ شاه شاهان قرار دهد، چرا از همان ابتدا، سلطنت پادشاهان را جزیی از روش حکومتداریِ اسراییل مقرر ننمود؟ چرا موسی را نخستین پادشاه قرار نداد، که پس از آن، حکومت را به یوشع و دیگران واگذار نماید؟ چرا چنین تدبیر نمود که خود در ابتدا پادشاه باشد؛ و سپس به واسطۀ گناهی چشمگیر، انسانها را در تاریخ اسراییل، به پادشاهی برگزیند؟

**ابراهیم، و پادشاهیِ آینده**

بیایید به اصلِ ماجرا بپردازیم. خدا در پیدایش فصل ۱۲، ابراهیم را برگزید تا پدر قوم اسراییل باشد؛ و به او وعده داد که از نسل او، جمیع قبایل جهان، برکت خواهند یافت (پیدایش ۱۲:‏۱-‏۳)؛ و آن ماشیح؛ یعنی عیسی مسیح نیز از همین نسل خواهد آمد.

یکی از نخستین رویدادهایی که برای ابراهیم به وقوع پیوست، این بود که در پیدایش ۱۴:‏۱۸، با غریبه‌ای به نام مَلکیصدق ملاقات نمود. مَلکیصدق، «کاهن خدای تعالی»، و «مَلِکِ سالیم» نامیده می‌شد؛ که نامش به این معناست: «پادشاه عدالت.» نویسندۀ کتاب عبرانیان در عهد‌جدید، مَلکیصدق را نمونه، تصویر، یا پیش‌نمایی از مسیح می‌بیند، چرا که مزمور ۱۱۰:‏۴، می‌فرماید که آن پادشاه، و مسیح موعود، «کاهنی است تا ابدالاباد، به رتبۀ مَلکیصدق.» از این‌رو، رسالۀ عبرانیان می‌فرماید: «مَلکیصدق . . . اول، ترجمه شدۀ پادشاهِ عدالت است؛ و بعد، مَلِکِ سالیم نیز یعنی پادشاه سلامتی . . . به شبیهِ پسر خدا . . . » (عبرانیان ۷:‏۱-‏۳).

**حنا، و پادشاهیِ آینده**

پس خدا از پیش، چنین قصد نموده بود که مسیح موعود، هم کاهن، و هم پادشاه باشد؛ و پادشاه بودنش، تصمیمی نبود که بعدها گرفته شود. ما دوباره این حقیقت را در رویداد تولد سموییل، و وقف شدنش مشاهده می‌کنیم. به یاد دارید که حنا؛ مادر سموییل نازا بود؛ و عیلی نبوت کرد که او صاحب فرزندی خواهد شد. سموییل به دنیا آمد؛ و حنا او را به معبد برده، و وقف خداوندش نمود. در اول سموییل ۲:‏۱۰، حنا در میان همۀ چیزهای شگفت‌انگیزی که بر زبان می‌آورد، چنین می‌گوید: «آنانی که با خداوند مخاصمه کنند، شکسته خواهند شد. او بر ایشان از آسمان، صاعقه خواهد فرستاد. خداوند، اقصای زمین را داوری خواهد نمود؛ و به پادشاهِ خود قوت خواهد بخشید؛ و شاخ مسیحِ خود را بلند خواهد گردانید.» و به یاد داشته باشید که این رویداد، چندین دهه پیش از آنکه پادشاهی در اسراییل وجود داشته باشد، به وقوع پیوست (در دوران سالمندی سموییل بود که قوم اسراییل بر او اصرار ورزیدند تا پادشاهی برای آنها تعیین نماید).

**موسی، و پادشاهیِ آینده**

در تثنیه ۱۷:‏۱۴-‏۲۰، موسی دربارۀ مقام سلطنت در اسراییل، و چگونگیِ تعیین پادشاه، رهنمودهای لازم را با قوم اسراییل در میان نهاده بود؛ و در تثنیه ۲۸:‏۳۶، پیشگویی شده بود که اگر قوم اسراییل، و پادشاهانشان بر ضد خداوند طغیان کنند، به تبعید برده می‌شوند. از این‌رو، نتیجه‌گیری من این است که رویداد اول سموییل فصل ۱۲، خدا را غافلگیر نکرد. او می‌دانست این گناه چشمگیر به وقوع خواهد پیوست؛ و می‌دانست که خود اجازه خواهد داد که این گناه به وقوع پیوندد؛ و زمانی که خدا اراده می‌کند تا اجازه دهد که امری به وقوع پیوندد، آن را حکیمانه به انجام می‌رساند، نه جاهلانه. بنابراین، آن گناه چشمگیر، جزیی از تدبیر حاکمانۀ خدا برای جلال پسرش بود.

**این پادشاهی، به چه شکلی به وقوع پیوست؟**

پیش از آنکه در این تأمل کنیم که چرا خدا چنین اراده نمود، بیایید این نکته را بررسی کنیم که آن پادشاهی، چگونه به وقوع پیوست. قوم اسراییل در اول سموییل فصل ۸، خواستند که پادشاهی بر آنها سلطنت کند، ولی ما بررسی‌مان را از فصل ۱۲ آغاز می‌کنیم. آیۀ ۸ می‌فرماید: خداوند «پدران شما را از مصر بیرون آورده، ایشان را در این مکان ساکن گردانید.» آیۀ ۹: «و چون یهوه خدای خود را فراموش کردند، ایشان را به دست سِیسَرا؛ سردار لشکر حاصور، و به دست فلسطینیان، و به دست پادشاه موآب فروخت، که با آنها جنگ کردند.» آیۀ ۱۰: «پس [قوم اسراییل]، نزد خداوند فریاد برآورده گفتند، گناه کرده‌ایم، زیرا خداوند را ترک کرده، بَعلیم و عَشتاروت را عبادت نموده‌ایم؛ و حال، ما را از دست دشمنانِ ما رهایی ده؛ و تو را عبادت خواهیم نمود.» آیۀ ۱۱: «پس خداوند، یَرُبعْل و بَدان و یَفتاح و سموییل را فرستاده، شما را از دست دشمنانِ شما که در اطراف شما بودند، رهانید؛ و در اطمینان ساکن شدید».

**قوم اسراییل، پادشاهیِ خدا را رد کردند**

آیات نامبرده، گویای این نکته هستند که خدا در مقام پادشاه الهیِ ایشان، پادشاهی امین بود. وقتی ایشان نزد خدا فریاد برآورند، خدا به فریادشان رسید؛ و آنها را امنیت بخشید. وجود پادشاه، به همین منظور است، به این منظور که برای مردم، آرامش به ارمغان آورد. ولی واکنش آنها چه بود؟ آیۀ ۱۲: «و چون دیدید که ناحاش؛ پادشاه بنی‌عَمون، بر شما می‌آید، به من [سموییل] گفتید: نی بلکه پادشاهی بر ما سلطنت نماید؛ و حال آنکه یهوه؛ خدای شما، پادشاه شما بود».

می‌توانید موج ناباوری را در صدای سموییل احساس نمایید: شما پادشاه خواستید، حال آنکه خدا پادشاه شما بود! سموییل می‌بایست چه می‌کرد؟ خداوند پیش از این در اول سموییل ۸:‏۷-‏۹، به او فرموده بود: «آواز قوم را در هرچه به تو گفتند، بشنو. زیرا که تو را ترک نکردند، بلکه مرا ترک کردند، تا بر ایشان پادشاهی ننمایم . . . پس الان آواز ایشان را بشنو، لکن بر ایشان به تأکید، شهادت بده؛ و ایشان را از رسم پادشاهی که بر ایشان حکومت خواهد نمود، مطلع ساز».

**گناه چشمگیر: «شرارت شما عظیم است»**

بنابراین، سموییل در اول سموییل ۱۲:‏۱۳، چنین می‌گوید: «همانا خداوند، بر شما پادشاهی نصب نموده است.» او سپس از خداوند می‌خواهد که به نشانۀ این درخواست، رعد و باران فرستد؛ و خود، گناه ایشان را شرارتی عظیم می‌خواند. آیۀ ۱۷: «آیا امروز، وقت دروی گندم نیست؟ از خداوند استدعا خواهم نمود؛ و او رعدها و باران خواهد فرستاد، تا بدانید و ببینید که شرارتی که از طلبیدن پادشاه برای خود نمودید، در نظر خداوند، عظیم است».

و برای اینکه کاملاً این نکته را درک نماییم که خدا از طریق آن شرارت پلید، در قدوسیت عمل نمود، پولس در اعمال رسولان ۱۳:‏۲۰-‏۲۲، به صراحت بیان می‌دارد که این خدا بود که نخستین پادشاهِ اسراییل را تعیین نمود. «[خدا] بدیشان داوران داد، تا زمان سموییل نبی؛ و از آن وقت، پادشاهی خواستند؛ و خدا شائول بن قیس را از سبط بنیامین، تا چهل سال به ایشان داد. پس او را از میان برداشته، داوود را برانگیخت، تا پادشاه ایشان شود.» در طی تاریخ، هر زمان که گناهانی چشمگیر صورت گرفته، پیوسته این حقیقت را شاهد بوده‌ایم: انسان برای شرارت نقشه می‌کشد؛ و خدا آن را به خیریت منظور می‌دارد.

**ما باید از این رویداد، چه درسی بگیریم؟**

حال، این پرسش مطرح است: اگر خدا می‌دانست چنین گناه چشمگیری به وقوع می‌پیوندد؛ و می‌دانست که خود اجازه خواهد داد که آن گناه روی دهد، تا در نتیجۀ آن، سلطنت پادشاهانِ اسراییل را جزیی از طرح خود برای جلال مسیح؛ شاه شاهان قرار دهد، چرا از همان ابتدا، سلطنت پادشاهان را جزیی از روش حکومتداریِ اسراییل مقرر ننمود؟ چرا موسی را نخستین پادشاه قرار نداد، که پس از آن، حکومت را به یوشع و دیگران واگذار نماید؟ چرا چنین تدبیر نمود که خود در ابتدا پادشاه باشد؛ و سپس به واسطۀ گناهی چشمگیر، انسانها را در تاریخ اسراییل، به پادشاهی برگزیند؟ ما باید از این رویداد، چه درسی بگیریم؟

ما باید دست‌کم، شش مورد را بیاموزیم.

**۱) ما سرسخت و سرکش و ناشکریم.**

آنچه باید از این رویداد فرا گیریم، این است که بدانیم تا چه اندازه، سرسخت و سرکش و ناشکریم. به همین دلیل است که اول سموییل فصل ۱۲، از همان ابتدا، به قوم اسراییل یادآوری می‌کند که چگونه خدا آنها را از مصر رهایی داد؛ و سپس سرزمین موعود را بدیشان بخشید؛ و پس از آن، از پادشاهان شریر نجاتشان داد؛ و آنها هر بار، خدا را فراموش کرده، و در پی چیزهای دیگر رفتند. این فقط شرح حال قوم اسراییل نیست، این شرح حال همۀ انسانهاست. این شرح حال زندگی من، و زندگی شماست. حتی ما مسیحیان نیز در مهر و محبتمان نسبت به خدا، ثابت قدم نیستیم. روزهایی وجود دارند که شکرگزاریم؛ و روزهایی که ناشکریم؛ و حتی آن روزهایی هم که شاکریم، آن‌طور که باید، شکرگزار نیستیم. فقط لحظه‌ای به این بیندیشید که چقدر شکرگزار و شاد می‌بودید، اگر آن‌طور که شایستۀ خداست، او و ده‌ها هزار نعمتش را در دلتان حمد و سپاس می‌گفتید. پس خدا در این‌گونه رویدادها، تصویری از خودمان را به ما نشان می‌دهد. او اجازه می‌دهد قومش از چنین دوران ناسپاسی و بت‌پرستی گذر کنند، تا هر دهانی بسته شود؛ و کل جهان، در مقابل خدا پاسخگو باشند (رومیان ۳:‏۱۹).

**۲) خدا به نام خویش، امین است.**

آنچه باید از این رویداد فرا گیریم، این است که بدانیم خدا تا چه اندازه، به نام خویش، امین است. آیۀ ۲۲ را مشاهده نمایید: «خداوند را پسند آمد که شما را برای خود، قومی سازد.» ژرف‌ترین زیربنای امانتداری خدا چیست؟ اینکه به نام خویش، وفادار است؛ و برای جلال خویش، غیرت و تعصب دارد. آیه ۲۲ را به آرامی بخوانید و بر آن بیندیشید: «خداوند به خاطر نام عظیمِ خود، قوم خود را ترک نخواهد نمود.» این آیه نمی‌گوید به خاطر «نام عظیمِ ایشان»، بلکه به خاطر نام عظیمِ خود. خدا به حفظ ارزش و حقیقت و عدالت نام خویش، کاملاً متعهد است. بنابراین، چنین رویدادهایی در کتاب‌مقدس ثبت گشته، تا به ما تعلیم دهند که خدا طریقهایش را بر مبنای حکمتی بیکران پیش می‌برد، حکمتی که برای نمایاندنِ ارزش بیکران نام خدا، در کار است.

**۳) از وفاداریِ محضِ خدا به نامش است که بر گناهکاران، فیض می‌بارد.**

آنچه باید از این رویداد فرا گیریم، این است که فیض اعجاب‌آوری که بر گناهکارانی چون ما جاری است، در آن هنگامۀ گناه، از وفاداریِ محضِ خدا به نامش ناشی می‌گردد. به این تصویر حیرت‌انگیز در آیات ۱۹-‏۲۲ بنگرید. در آیۀ ۱۹، قوم اسراییل، از گناه فاحشی که به خدا ورزیده‌اند، وحشت‌زده هستند. آنها می‌گویند: «برای بندگانت، از یهوه خدای خود استدعا نما تا نمیریم، زیرا که بر تمامی گناهانِ خود، این بدی را افزودیم که برای خود، پادشاهی طلبیدیم.» حال آنکه، جملۀ بعد، فیض رایگان انجیل برای گناهکاران را به تصویر می‌کشد. سموییل به قوم گفت (آیۀ ۲۰): «مترسید! شما تمامیِ این بدی را کرده‌اید».

در این جمله تأمل نموده، حیران بمانید: «مترسید! شما تمامیِ این بدی را کرده‌اید.» آیا در چاپ این واژگان، اشتباهی رخ داده است؟ آیا نباید بگوید: «بترسید! شما تمامیِ این بدی را کرده‌اید.» اما می‌گوید: «مترسید! شما تمامیِ این بدی را کرده‌اید.» این فیضِ ناب است. فیض خدا، آن‌طور که سزاوار هستیم، با ما رفتار نمی‌کند: «بترسید! شما تمامیِ این بدی را کرده‌اید.» اما بیش از آنکه لایقش باشیم، می‌گوید: «مترسید! شما تمامیِ این بدی را کرده‌اید».

چگونه چنین چیزی ممکن است؟ این فیض، بر چه اساسی استوار است؟ این فیض، بر ما استوار نیست! ما فقط شرارت ورزیده‌ایم. پس منظور چیست؟ منظورش را پیش از این مشاهده کرده‌ایم. آیۀ ۲۲: مترسید! «خداوند به خاطر نام عظیمِ خود، قوم خود را ترک نخواهد نمود.» وفاداری خدا به نامش، زیربنای وفاداری‌اش به شماست. اگر خدا به خودش چنین وفادار نمی‌ماند، برای ما فیضی وجود نمی‌داشت. اگر قرار بود خدا بنا بر ارزش ما، به ما محبت ورزد، ما از لطف و محبت او بی‌بهره می‌ماندیم. ما سرسخت و سرکش و ناشکریم؛ و تنها امیدی که برایمان وجود دارد، تا از این سرسختی و سرکشی و ناشکری آزاد شویم، فیض است، فیضی رایگان، که هرگز لایقش نیستیم؛ و این فیض، بر ارزش نام ما استوار نیست، بلکه بر ارزش بیکران نام خدا استوار است. رسالۀ دوم تیموتائوس ۲:‏۱۳ را به یاد آورید: «اگر بی‌ایمان شویم، او امین می‌ماند، زیرا خود را انکار نمی‌تواند نمود.» خدا چنین منظور داشته که ما از این گناه چشمگیر، درسی فرا گیریم؛ و آن درس این است که فیضی که ما را به نجات ابدی رهنمون می‌سازد، در نهایت، بر ارزشی که خدا برای ما قائل است، استوار نمی‌باشد، بلکه بر ارزشی که خدا برای خودش قائل است، استوار می‌باشد.

**۴) سلطنت، تنها از آنِ خداست.**

ما باید از روش خدا در تعیین پادشاه برای اسراییل، این نکته را فرا گیریم که سلطنت، تنها از آنِ خداوند است. خدا سرآغاز رابطه‌اش با قوم اسراییل را به واسطۀ هیچ پادشاهی جز خودش بنیان ننهاد، تا این حقیقت را روشن سازد که تنها خدا باید پادشاه اسراییل باشد. تنها خدا پادشاه است؛ و اسراییل، با طلب نمودن پادشاه، این حقیقت را رد کردند. خدا در اول سموییل ۸:‏۷، این مطلب را به صراحت بیان می‌دارد: «مرا ترک کردند، تا بر ایشان پادشاهی ننمایم.» اگر خدا در تاریخ اسراییل، چنین مقرر نموده بود که موسی و یوشع، نخستین پادشاهان باشند، این نکته آشکار نمی‌شد که فقط خدا می‌تواند پادشاه اسراییل باشد. او رقیبان انسانی نخواهد داشت.

**۵) پادشاه باید کسی باشد که هم خدا، و هم انسان است.**

بنابراین، چیزی که باید از روش خدا در برگزیدن انسانها به مقام پادشاهی فرا گیریم، این است که قصد و هدف خدا بر این بود که نسلی از پادشاهان به سلطنت رسند و همگی سقوط کنند، تا آن پادشاهی ظهور نماید، که فقط انسان نبود، بلکه خدا نیز بود، زیرا که تنها خدا می‌تواند پادشاه اسراییل باشد. وقتی خدا یک انسان را در مقام پادشاهِ اسراییل برگزید، نظر خود را مبنی بر اینکه تنها خدا پادشاه برحقِ اسراییل است، تغییر نداد. نکته اینجاست که فقط خدا پادشاه اسراییل است؛ و پادشاهی خواهد آمد، که پسر داوود است؛ و مانند دیگر پادشاهان، سقوط نخواهد کرد. او صرفاً یک انسان گناهکارِ دیگر نخواهد بود. او هم خدا، و هم انسان خواهد بود.

آخرین پرسشی که عیسی بر زبان آورد؛ و فریسیان را خاموش نمود، نقل قولی از مزمور ۱۱۰:‏۱ بود، که داوود می‌گوید: «یهوه به خداوندِ من [پادشاه آینده، و مسیح موعود] گفت: به دست راست من بنشین، تا دشمنانت را پای‌انداز تو سازم.» عیسی این آیه را نقل قول نموده، و سپس از مخالفانش می‌پرسد: «خودِ داوود، او را خداوند می‌خواند، پس چگونه او را پسر می‌باشد؟» به بیان دیگر، برای آنانی که گوش شنوا دارند، عیسی فقط پسر داوود نیست. او صرفاً یک انسان نیست که پادشاه باشد. «در ابتدا کلمه بود؛ و کلمه نزد خدا بود؛ و کلمه خدا بود . . . و کلمه جسم گردید؛ و میان ما ساکن شد؛ و جلال او را دیدیم، جلالی شایستۀ پسرِ یگانۀ پدر» (یوحنا ۱:‏۱، ۱۴). تنها خدا می‌تواند پادشاه نهایی و برحقِ اسراییل باشد. پادشاهیِ اسراییل به این شکل آغاز شد؛ و به همین شکل نیز خاتمه می‌یابد. عیسی مسیح، آن پادشاهِ اسراییل است، که هم خدا، و هم انسان می‌باشد.

**۶) آن پادشاه، برای قومش جان سپرد.**

و سرانجام، ما باید از اینکه خدا انسانی را در مقام پادشاهِ اسراییل برگزید، این نکته را فرا گیریم که می‌بایست یک انسان، در مقام پادشاه، سلطنت می‌نمود. فقط خدا می‌تواند پادشاه برحقِ اسراییل باشد، اما لازم بود که انسان هم در مقام پادشاه، سلطنت کند. چرا؟ به منظور اینکه خدا قومی داشته باشد که بر آنها سلطنت کرده، و ایشان را محبت نماید، قومی که به خاطر گناهانشان، رهسپار جهنم نشوند. آن پادشاه می‌بایست برای قوم جان می‌داد، حال آنکه خدا نمی‌تواند بمیرد، اما انسان می‌میرد. از این‌رو، خدا چنین تدبیر نموده بود که نه تنها، فقط خدا می‌توانست پادشاه برحقِ اسراییل باشد، بلکه پادشاه برحقِ اسراییل، باید به جای قومش جان می‌داد. بنابراین، پادشاه اسراییل، هم خدا، و هم انسان است، تا این اصل که فقط خدا می‌تواند پادشاه باشد را تحقق بخشد؛ و او هم خدا، و هم انسان است، تا که آن انسان بتواند در مقام پادشاه جان دهد.

وقتی سموییل گفت: «مترسید! شما گناهکارانِ سرکش و سرسخت و ناسپاس، شما تمامیِ این بدی را کرده‌اید» (اول سموییل ۱۲:‏۲۰)، آن فیض، بر چه اساسی استوار بود؟ آن فیض، بر ارزش نام خدا استوار بود. «خداوند به خاطر نام عظیمِ خود، قوم خود را ترک نخواهد نمود» (آیۀ ۲۲). اساس آن فیض، بر حفظ نام خدا، و حقانیت نامش استوار بود؛ و اثبات آن فیض، سرانجام در کجا به طور قطعی به ظهور رسید؟ پاسخ: در صلیب مسیح. رومیان ۳:‏۲۵: «خدا او [مسیح] را از قبل معین کرد، تا کفاره باشد، به واسطۀ ایمان، به وسیلۀ خون او، تا آنکه عدالتِ خود را ظاهر سازد، به سبب فرو گذاشتن خطایای سابق، در حین تحمل خدا».

**در صلیب، به خاطر نام خویش**

و به واقع، خدا از گناه درگذشت. در همان روزی که قوم اسراییل، به سبب طلب نمودن پادشاه، سزاوار هلاکت شدند، خدا آنها را بخشید؛ و به خاطر نام خویش، از گناهشان درگذشت. اما شما نمی‌توانید گناه را به زیر فرش جهان، جارو کرده، و باز هم خود را خدایی عادل و قدوس بنامید؛ و نامتان را حفظ کنید. باید که با گناه برخورد شود. گناه باید مجازات شود؛ و آن هنگام که عیسی جان سپرد، گناه داوری گشت.

تنها دلیلی که انسانهای گناهکاری همچون ما، می‌توانیم بدون اینکه به خاطر گناهمان هلاک شویم، پادشاهی عظیم و پرجلال و قدرتمند و نیکو و مقدس و حکیم، چون عیسی داشته باشیم، این است که خدا چنین تدبیر نمود که آن پادشاه، برای تابعانش جان سپارد؛ و از مردگان برخیزد. در همۀ انجیلها، پیش از مرگ عیسی، از او چنین پرسیده شد: «آیا تو پادشاه یهود هستی؟» و او پاسخ داد: «تو خود چنین می‌گویی» (متی ۲۷:‏۱۱؛ مرقس ۱۵:‏۲؛ لوقا ۲۳:‏۳؛ یوحنا ۱۸:‏۳۳).

**پادشاهِ آیندۀ همگان**

و نه فقط پادشاه یهود، بلکه پادشاه همگان، و به ویژه آنانی که به او اعتماد می‌کنند. او امروز در دست راست پدر نشسته، تا آن زمان که همۀ دشمنانش به زیر پای وی افتاده، و شمار همۀ برگزیدگانش از میان تمامی مردم جهان، به کمال رسد. آن‌گاه، انتها خواهد رسید؛ و مسیح، «بار دیگر، بدون گناه، برای کسانی که منتظر او می‌باشند، ظاهر خواهد شد، به جهت نجات» (عبرانیان ۹:‏۲۸)؛ و «بر لباس و ران او، نامی مرقوم است»، نه پادشاه یهود، بلکه «پادشاه پادشاهان، و ربّ‌الارباب» (مکاشفه ۱۹:‏۱۶). آمین. بیا ای عیسای پادشاه!